مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و دوم، شمارهٔ پیاپی ۸۴/۱،
بهار و تابستان ۱۳۸۹، ص۶۹-۹۶

در آمدی بر استناد به قرآن کریم در علم اصول*

رضا حق‌پناه[۱]
دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی
حجة الإسلام و المسلمین حسن نقی زاده
استادیار دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد
Email: naghizadeh@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

علم اصول دانشی گرانسنگ و در خدمت فهم متون دینی است؛ اما از سوی دیگر این دانش اعتبار و حجیت خود را وامدار قرآن کریم می باشد. آیات قرآن، در اعتبار بخشی و حجیت این دانش، از نقش و تأثیری ویژه برخوردار می باشند. این نقش را باید در قالب مبناسازی ملاحظه نمود که «آیات الاصول»، تجلی این مبناسازی به حساب می آیند.

بررسی به عمل آمده نشان می دهد که به رغم اهمیت شناسایی، گرد آوری و تحلیل این بخش از آیات، تا کنون پژوهش فراگیر و جامعی در این خصوص انجام نپذیرفته است. افزون بر آن، تأمل در این حوزه این نتیجه را بدست می دهد که استفاده از آیات اصولی در بستر تاریخ اسلام از روندی رو به رشد برخوردار نبوده است. این مقاله ضمن ارائهٔ تاریخچه‌ای از بهره مندی عالمان اصولی از قرآن کریم در مقام استناد و استدلال، کارآمدی رهنمودهای قرآنی را در مورد اصالة البرائه به عنوان نمونه نشان خواهد داد.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، علم اصول، استنباط، اصالة البرائه.

---

* . تاریخ وصول:۱۳۸۷/۱۲/۰۵؛ تاریخ تصویب نهایی:۱۳۸۸/۰۸/۰۳.
۱ . نویسنده مسؤول.

طرح مسأله

علم اصول دانشی دستوری و در خدمت فهم قرآن است. مسلمانان از روز نخست، بر اساس آموزه های قرآن و سخنان پیامبر اکرم (ص) موظف بوده‌اند مرامنامه نظری و عملی دین را از دل کتاب و سنت، عالمانه دریافت نمایند، اصول را بازشناخته و فروع را به آن ارجاع دهند. امامان شیعه نیز ضمن اینکه شاگردان خود را به تفکر و تعمق در فهم دین تشویق و ترغیب فرموده‌اند، در سر لوحه تعالیمشان، منهج فقهی، مبنا و روش فقاهت را تبیین کرده‌اند. در این راستا، مهمترین ابزارها را تبیین نموده‌اند که علم اصول را می توان از مهمترین آنها برشمرد. اما نباید غافل ماند که این دانش خود نیازمند اعتبار و مبنای پذیرفته شده است؛ از جملۀ این مبانی، قرآن مجید است. به همین جهت اصولیان مجدانه تلاش نموده اند بخشی از قواعد اصول فقه را با استناد به قرآن، مدلل و اثبات نمایند. چنانکه به عنوان نمونه، کوشیده‌اند حجیت خبر واحد را به آیاتی چند از قبیل آیه نبأ اثبات کنند (سید مرتضی،٥٦/٢؛ طوسی، ١١١/١؛ حلی، ١٤٩؛ تونی، ١٤٥؛ انصاری، ٦٥/١) یا اصولیان اهل سنت برای حجیت اجماع، استحسان و قیاس، به آیاتی از کتاب الهی استدلال کرده اند (سرخسی، ١٢٥/٢؛ غزالی، ١٤١٧، ١٧٢/١)، و در برابر، اصولیان شیعی، استدلال آنان را به چالش کشیده‌اند (طوسی، ٦٧٤/٢؛ حکیم، ٣٣٤). پر واضح است که حجیت یا عدم حجیت این استنادها، به سهم خود می تواند فقیهان را در مواجهه با قرآن و احکام آن یاری کند.

بی‌گمان پایه‌های برخی از قواعد دانش اصول را، در آیات قرآنی می توان یافت. قرآن کریم نه تنها برخی از مسائل فقهی را بیان فرموده است، بلکه مسیر کشف مسایل ناگفته را هم نشان داده است تا فقیهان بتوانند در پرتو آن به فروعات دست یابند. آیات القواعد (مصطفوی، ٧) و یا «آیات الاصول» چنین نقشی برعهده دارند. «آیات الاصول» بیانگر قواعد کلّی اصولی است که نتیجۀ آن قواعد عام، شناخت وظیفه فعلی مکلفان و تشخیص موارد آن بوده، و در حقیقت از مبادی تصدیقیه علم فقه است(آیت الله خویی،

.(۷/۱)

اما در اینجا این مسأله مطرح است که اصولیان پیشین امامیه، مانند شیخ طوسی و شیخ مفید، در طرح مسائل اصولی عنایت بیشتری به آیات قرآن مبذول داشته و کوشیده‌اند حضور قرآن را در عرصه علم اصول پررنگ نمایند، هرچند دایرهٔ آن محدودتر از میزانی است که در اصول اهل سنت مطرح شده است اما در مقایسه با اصولیان متأخر افزون‌تر است. چرا که استناد و استشهاد به آیات قرآن در آثار اصولیان متأخر بسی کمتر از پیشینیان است. و این خود جای یک پرسش را باقی می گذارد که چرا در منابع متأخر اصولی توجه کمتری به طرح و بررسی آیات شده است؟ پژوهش حاضر ضمن ارائه آمار تقریبی استناد اصولیان مشهور در طول تاریخ دانش اصول، بر این نکته تأکید می ورزد که باید راه حضور حداکثری قرآن را در دانش اصول فراهم نمود. واین حضور را با تدوین راهبردهایی نهادینه ساخت.

در ارتباط با این موضوع، چند پرسش اساسی مطرح است: ۱- آیا قرآن کریم خود در جهت فهم مسائل اصولی نقشی دارد؟ ۲- در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا این نقش به صورت استنادی است یا استشهادی یا هر دو؟ ۳- چرا در اصول شیعه در سده‌های اخیر نقش قرآن کم رنگ شده است؟ و آیا این امر بدان سبب است که دلالت آیات را ناتمام می دانسته‌اند یا روایات را برای تثبیت قاعده اصولی کافی می شمرده‌اند، یا عوامل دیگری داشته است؟ ٤- چگونه می توان از آیات کریمه قرآن در جهت بالنده نمودن علم اصول، بهره گرفت؟

سیر بحث را بدین‌گونه هم می‌توان مطرح نمود که آیا اعتبار دانش اصول از قرآن است؟ بر این فرض اصول یک علم بر آمده از شرع است. یا آنکه منشأ گرفته از حکم عقل و سیرهٔ عقلا بوده و آیات شریفهٔ قرآن صرفاً جنبهٔ تأییدی و استشهادی دارند؟

در آغاز باید گفت: اصولیان نوعاً در کتابهای اصولی خود متذکر این نکته نشده‌اند که منبع و مصدر علم اصول فقه چیست؛ و این امر نه از سر غفلت و کم‌توجهی، بلکه

بدان جهت بوده که در گذشته، مسائل مربوط به تاریخ علم و چگونگی پیدایش و تحول شاخه‌های علوم مورد بحث قرار نمی گرفته است. اما با نگاهی به موضوعات مطروحه در علم اصول، و نیز برخی سخنان صاحب‌نظران، کما بیش می‌توان به این نکته پی برد که ریشه مسائل اصولی عقل است یا شرع؟

ازمحققان شیعه، فاضل تونی بر این باور است که یک مجتهد به نُه علم نیاز دارد: سه علم ادبی، سه علم عقلی و سه علم نقلی. وی نخستین علم عقلی مورد احتیاج مجتهد را عبارت از علم اصول می داند(تونی، ۲۵۰-۲۵۱). اما امام خمینی می نویسد: اصول فقه مدار استنباط فقه بوده، و اکثر مدارک مسائل اصولی در قرآن حکیم، روایات و مرتکزات فطری عرفی عقلایی موجود است؛ و پاره‌ای از مسائل آن، مانند اجتماع امر و نهی، از مباحث عقلی است(تهذیب الاصول، ۱٤۰/۳). آیت الله خویی قواعد اصولی را به چهار بخش کلی تقسیم نموده، برخی از مباحث را (مانند مقدمۀ واجب، مبحث اجتماع امر و نهی و ضد) عقلی، و برخی را شرعی دانسته است (مباحثی از قبیل اصول عملیه شرعی؛ استصحاب، برائت و احتیاط شرعی از این دسته محسوب می شوند) (آیت الله خویی، ۸/۱؛ و همو، ۱۱۸/۲).

برخی هم ضمن آن‌که مسائل اصولی را به هشت بخش تقسیم نموده‌اند و منبع همۀ آنها را علوم ادبی، لغت و عرف، حکم عقل و روش عقلایی شمرده و چنین نتیجه گرفته‌اند که: «علم اصول از لحاظ مسائل، علمی است التقاطی، قریب به همه مسائل آن از علوم دیگر اقتباس شده است، ولی در عین حال نمی توان گفت: علم اصول علم مستقلی نیست... [زیرا] تمایز علوم به اختلاف اغراض است نه به اختلاف مسائل، ممکن است دو علم در پاره‌ای از مسائل اشتراک داشته باشد، نهایت در این صورت باید بر این مسائل دو غرض مترتب باشد که به اعتبار هریک، علمی تدوین شده است؛ مسائل علم اصول غالباً از همین قبیل است، بر بسیاری از آنها چند غرض مترتب است که به اعتبار هریک احیاناً علمی تدوین شده و یا ممکن است تدوین شود. اگر در

اصول مطرح است برای این است که کبرای قیاس استنباط، واقع می شود و اگر در علوم دیگر مطرح می شود به جهت امر دیگر است» (گرجی، ۳۱۲-۳۱۳).

دکتر عبدالهادی فضلی معتقد است در اصول فقه سه روش وجود دارد: ۱- روش نقلی؛ که بر اساس آن نصوص کتاب و سنت تنها منبع تغذیه اصول فقه به شمار می رود. ۲- روش عقلی؛ که طبق آن فقط عقل فطری و سیرهٔ عقلاست که منبع معتبر برای اصول فقه است و به آیات و روایات به عنوان تأیید و تأکید نظر دارد. ۳- روش تکاملی و حد وسط، که هم از نقل و هم از عقل، بهره می گیرد (فضلی، ۱/ ٥٦). روش سوم عقل را دلیل بر حجیت قواعد اصولی می گیرد و کتاب و سنت را دلیل و منبع احکام فقهی؛ بنابراین قواعد اصولیه‌ای یافت می شود که راه اثبات حجیت آنها عقل است و جزئیاتی هم وجود دارد که عبارت از نصوص شرعی یعنی آیات و روایات باشد و راه شناخت معنای آنها تطبیق قواعد لغت عربی است(همو،۱/ ٦٦). وی در جای دیگر تصریح می کند: «انّ مصدر اصول الفقه هو سیره العقلاء، و إلیها ترجع کل المدرکات العقلیه التی یذکرها الاصولیون فی ابواب الاصول. و ان ما ورد فی نصوص شرعیه (آیات او روایات) فی قضایا الاصول هی إقرار و إمضاء للسیره العقلائیه» (همو،۱۱۹/۱). طبق این اظهارات، قواعد اصولی نوعاً ریشه در امور مرتکز عقلایی یا علوم ادبی دارد.

اما از آنجا که برخی از مسائل دانش اصول در آیات قرآن مطرح گردیده، چنین به نظر نمی آید که همهٔ آیات صرفاً موید باشند. بخشی از مسائل اصولی مطابق عقل و فطرت است و آیات موید این بخش است؛ مانند حجیت قول پیامبر(ص) و حجیت ظهورات قرآن. ولی بخش دیگری از آن، مثل برائت و احتیاط شرعی جنبهٔ تعبدی دارد.[1] در همان بخش نخست نیز، آیاتی که امضا کننده بنای عقلاست از اهمیت بسزایی برخوردارند. یعنی حتی اگر تمام قواعد اصولی بر پایهٔ ارتکازات عقلایی، لغوی و ادبی

۱. البته این سخن بنا بر آن است که برائت عقلی را ناتمام بدانیم. و گرنه برائت شرعی بر پایهٔ همان برائت عقلی خواهد بود و آیات قرآن مؤید می باشند.

مبتنی باشد، و آیات فقط جنبۀ تأییدی داشته باشد، باز هم جامعیت قرآن از یک‌سو و تنبیه و تأکید بر آنچه مقتضای عقل یا بنای عقلاست و جلوگیری از غفلت آدمیان ایجاب می کند که اهل تحقیق بی نیاز از قرآن نبوده و حتی به صورت تأیید هم که باشد باید آیات قرآن در دانش کلیدی اصول مطرح شود و مهجور نماند. از این رو چنان‌که سایر علوم، در بستر فرهنگ اسلام سر بر آورده و رشد کرده‌اند و توسط عالمان دین نظام‌مند گردیده‌اند و از آنجا که علم فقه به عنوان دانش مستقلّی در قرآن مطرح نیست؛ اما در عین حال فقیهان با استفاده از قرآن کریم این علوم را سامان داده‌اند و بخشی از آیات را به عنوان «آیات الاحکام» استخراج و مباحث آن را تدوین نموده‌اند، می توانند نسبت به آیاتی متعرض مسائل اصولی شده و می توانند به گونه‌ای شاهد و مدرکی برای مسائل اصولی باشند، قابل استخراج و تدوین است که تا کنون این آیات در مجموعه‌ای مستقل گرد هم نیامده‌اند.

این پژوهش ضمن ارایۀ پاسخی مستدل و منطقی به مکتب اخباری(که معتقدند دانش اصول در شیعه، دانشی عاریتی و برگرفته از اهل سنت است و با وجود اخبار ائمه (ع) نیازی به غیر آن نیست، استرآبادی، ۷۷ و۱۰٤؛ بحرانی، ۳٦۱/۹-۳٦۷)، این نکته را هم اثبات می کند که بسیاری از مباحث و قواعد اصولی بر آیات قرآن مبتنی بوده و ضروری است که هرچه بیشتر مسیر استفاده کاملتر از قرآن در علم اصول فراهم گردد. عنایت کمتر اصولیان در استناد به آیات قرآن، شبهات اخباریان را تقویت می کند؛ اما با این رویکرد، هم حضور پر برکت و حرکت آفرین قرآن در اصول فقه مشهود می گردد و هم به ادعای بیگانگی اصول فقه با قرآن و متون دینی، پاسخ داده می شود.

پیشینۀ تحقیق

در اینکه اصولیان اهل سنت و شیعه در طول تاریخ دانش اصول فقه به آیات قرآن استناد و استشهاد نموده‌اند تردیدی نیست. ولی در اینجا سؤالی مطرح است که آیا

شیعه در تمسک به آیات در قلمرو اصول، از اهل سنّت اثر پذیرفته یا بر اصول آنان اثر گذاشته یا هریک مسیر خود را پیموده‌اند؟ و نیز کدام یک در استناد به آیات پیشگام بوده است و کدام مؤخر؟ در این باره می توان ادعا نمود که هرچند در میان آموزه‌های ائمه(ع) اشاره‌هایی به برخی از قواعد اصولی یافت می شود؛ اما از آنجا که تدوین کتابهای اصولی در حوزۀ تشیع متأخر از اهل سنت بوده، اصولیان امامی هم در تنظیم مطالب اصولی و هم در استناد به آیات، متأثر از اهل سنت بوده‌اند. عبد الهادی الفضلی می نویسد: وقتی که سید مرتضی خواست الذریعه را (به عنوان اولین اثر اصولی کامل شیعی) تدوین کند، آنچه پیش رو داشت یکی کتاب استادش شیخ مفید بود، که در نهایت اختصار بود؛ و دیگری، کتابهای اصولی اهل سنت که هم کامل بودند و هم فراوان و همین واقعیت بود که سید را وادار می نمود که دست‌کم به لحاظ فنی به این آثار مراجعه نماید(فضلی، ٦٦/١).

پیش از سید نیز اصحاب ائمه(ع) ناظر به سخنان و برداشتهای اصولی اهل سنت از قرآن، کتابهایی در رد آنها می نگاشتند؛ ازجمله ابوسهل نوبختی، اسماعیل بن علی کتاب «ابطال القیاس» و کتاب «نقض اجتهاد الرأی» را نوشت(امین عاملی، ۳۸۷/۳). به عنوان نمونه در خصوص حجیت خبر واحد، قدیمی‌ترین کتابهایی که به آیۀ نبأ برای حجیت آن استناد کرده است متعلق به اهل سنت است؛ از جمله به نظر می‌رسد اولین کسی که به آیه استناد کرده محمد بن ادریس شافعی (متوفای٢٠٤ق.) می‌باشد (شافعی ۹۹/۷)؛ آنگاه بخاری (متوفای٢٥٦ق.) در صحیح خود در بابی با عنوان «ما جاء فی اجازة الخبر الواحد الصدوق فی الاذان و الصلاة و الفرائض و الاحکام»، به این آیه استدلال کرده است(بخاری، ۱۳۲/۸)؛ پس از او مسلم بن حجاج (متوفای٢٦١ق.) در صحیح خود (مسلم بن حجاج، ٦/١و٧)؛ و نیز محمد بن ادریس رازی (متوفای۳۲۷ق.) در الجرح و التعدیل (رازی، ٤/٢) و جصاص (متوفای۳۷۰ق.) در کتاب اصولی خود (جصاص، ۸۰/۳) به آیۀ نبأ تمسک کرده است. اصولیان امامی پس از تدوین کتاب‌های

اصولی به استدلال به این آیه پرداختند؛ مانند شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و علامه حلی و دیگران. نمونۀ دیگر استدلال به آیه شریفۀ «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً» (اسرا/١٥) برای اثبات اصل برائت شرعی است که اول بار در آثار اهل سنت آمده و سپس اصولیان شیعه در کتاب‌های خود آورده‌اند.[١]

اما تا آنجا که مطّلعیم تألیف مستقلی به عنوان «آیات الاصول» توسط عالمان شیعه و اهل سنت تاکنون نگاشته نشده است؛[٢] تنها اصولیان به مناسبت بحث از مسائل اصولی، به آیاتی چند استناد و یا استشهاد کرده اند، و برخی نیز در ضمن آثار خود، به آیاتی که در علم اصول می توان به آنها استناد کرد، اشاره نموده اند. به عنوان مثال ابن شهر آشوب مازندرانی، از عالمان قرن ششم، در «متشابهات القرآن و مختلفه» تعدادی از آیاتی را که راجع به اصول فقه است، ذکر نموده و چگونگی دلالت آیه را بر مطلب اصولی مورد نظر ذکر نموده است(ابن شهر آشوب،١٣٢٨، ١٤٠/٢-١٥٧).

علامه مجلسی در بحار الانوار، در بابی با عنوان «ما یمکن ان یستنبط من الآیات و الاخبار من متفرقات مسائل اصول الفقه» (مجلسی، ٢٦٨/٢ باب٣٣)، حدود صد آیه را به ترتیب سوره های قرآن ذکر می کند، اما مشخص نمی کند که این آیات مربوط به کدامین مورد از مسائل اصول فقه است.

پس از علامه مجلسی، سید عبد الله شبر (م١٢٤٢ق.) کتاب «الاصول الاصلیه و القواعد الشرعیه» را نگاشته که دارای حدود صد باب است و در هرباب، ابتدا هر آیه‌ای را که مناسب تشخیص داده (که در مجموع ١٣٤ آیه می باشد)، آورده است؛ سپس روایات را ذکر می کند.

١. مانند: ابن جریر طبری (م٣١٠ق.) در ***جامع البیان***، ج٩، ص١٥ و ج١٥، ص٧٠؛ جعفر نحاس (م٣٣٨ق.) در ***معانی القرآن***، ج٤، ص١٣٢ و جصاص در ***احکام القرآن***، ج٣، ص٢٥٤. پس از آنهاست که می بینیم سید مرتضی در ***الامالی***، ج١، ص٣ و شیخ طوسی در ***التبیان***، ج٤، ص١١٠ و دیگر اصولیان امامی برای اثبات اصل برائت شرعی به این آیه استدلال کرده‌اند.

٢ در اهل سنت کتابی اخیراً با عنوان: «استدلال الاصولیین بالکتاب و السنه علی القواعد الاصولیه» تألف عیاض بن نامی السلمی، ریاض، (چاپ اول، ١٤١٨ق.) نگاشته شده است. وی نیمی از کتاب خود را به گزارش چگونگی استدلال اصولیان به آیات قرآن، و نیم دیگر را به استدلال به روایات بر اصول فقه اختصاص داده است.

مرحوم آیت الله بروجردی نیز در «جامع احادیث الشیعه» در آغاز چندین باب، آیات دال بر قواعد اصولی را عرضه نموده است.[۱]

از آخرین پژوهش‌ها در این زمینه، اشاره های اجمالی اما پر محتوای شیخ باقر ایروانی است. وی در کتاب «دروس تمهیدیه فی تفسیر آیات الاحکام» فصلی را با عنوان «مسائل اصول الفقه فی الکتاب الکریم»، گشوده است و ضمن یاد کرد دوازده مسأله اصولی،[۲] در مجموع، چهل و چهار آیه قرآنی را مورد استناد قرار داده است (ایروانی، ۲/٦٦٠-٦٦۹).

روند تاریخی استناد به آیات قرآن در کتابهای اصولی

تأملی در تاریخ پر فراز و فرود دانش اصول فقه نشان می دهد که تمسک اصولیان به آیات قرآن، روند نزولی داشته است و در قرون اولیه این جریان از رونق بیشتری برخوردار بوده است.

مرحوم شیخ مفید(٤۱۳ق.)، که اجتهاد شیعه را سامان داد(امین عاملی،٤۲۲/۹؛ گرجی، ۱٤٥) تمسک به قرآن را با استفاده از قواعد اصولی توسعه بخشید (مفید، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳٤). اصول وی را می شود «قرآن محور» نامید؛ چرا که مباحث الفاظ را که اختصاص به قرآن ندارد و شامل سنت هم می گردد، بر محور قرآن طرح کرده است. ایشان هم چنین معانی قرآن را به دو بخش ظاهر و باطن تقسیم کرده، امر و نهی و خیر و تقریر را از انواع اصول معانی قرآن شمرده است (مفید، ۱٤۱٤،ص۲۹)، افزون براین، مثال‌های مباحث اصولی را غالباً از قرآن انتخاب کرده است.[۳]

۱. از جمله: حجیت ظواهر، ج۱، ص۱۰٤؛ حجیت سنت پیامبر (ص)، همان، ص۱۲۰؛ حجیت خبر ثقه، همان، ص۲۱۹.

۲. حجیت خبر واحد، حجیت بینه، حجیت سنت پیامبر (ص)، حجیت سنت اهل بیت (ع)، سنت صحابی، قیاس، حجیت اجماع، اصل برائت، اصل احتیاط، عدم حجیت ظن، مشروط بودن قدرت در تکلیف، برداشته شدن تکلیف با اکراه.

۳. مرحوم مفید در کتاب «*التذکرة باصول الفقه*» که ٤٥ صفحه است، جمعاً ۲٦ آیه را مورد استناد قرار داده است.

پس از شیخ مفید، دو تن از شاگردانش، سید مرتضی(٤٣٦ق.) و شیخ طوسی، محمد بن حسن(٤٦٠ق.)، که از بزرگترین دانشمندان شیعهٔ امامیه به حساب می آیند، علم اصول را به غایت کمال خود رساندند.

کتاب «الذریعه»ی سید مرتضی نخستین اثر گستردهٔ اصولی شیعه است که تمامی مباحث اصولی را به صورت مفصل و جامع بررسی کرده است. سید استنادات فراوانی به آیات قرآن دارد. او در مجموع ١٥٤ آیه ذکر کرده است که بخش عمده ای از این آیات، جنبهٔ استشهادی دارد(سید مرتضی، ١٣٤٦،١/٢٨، ١١٠، ٢٠٨، ٢٩٩، ٣٦٦).

شیخ طوسی در «العدة فی اصول الفقه» که گامی سترگ به سوی تحول علم اصول محسوب می‌شود، به گونه چشمگیری به آیات قرآن تمسک می کند. تا آنجا که بیش از ٢٢١ مورد به آیات استناد کرده است(طوسی، ٧٦٧/٢). البته شیخ در این مسأله از استاد خود شیخ مفید الهام گرفته است (ضمیری، ١٩٢) ویژگی طوسی آن است که در علوم مختلف صاحب نظر است؛ وی علاوه بر دانش فقه و اصول ، مفسّر و محدثی توانمند است و این ویژگی در آثار مختلف او آشکار می باشد (طوسی، ٤٥٧/٢-٤٦٢ و٥٤٦). ایشان در اکثر مباحث اصولی، به مناسبتهای مختلف به آیات گوناگونی تمسک کرده است؛ در واقع اصول او از گذرگاه قرآن عبور کرده است. از باب نمونه، در خصوص جواز تأخیر بیان از وقت حاجت به آیات ٧١-٦٧ سوره بقره که مربوط به ذبح گاو بنی اسرائیل می باشد، استناد نموده است(همو،٥٧/٢).

لازم به ذکر است که بخشی از این آیات، جنبهٔ استدلالی دارد، و وی سعی نموده به کمک آنها قاعده‌ای اصولی را تأسیس نماید[۱](همو،١١٠/١)؛ اما بخش زیادتری از این آیات جنبهٔ استشهادی دارد(همو،١٦٥/١) و گاهی هم مسائل کلامی را با آیه‌ای از قرآن مدلل می کند[۲](همو، ٥٦٩/٢ و ٥٧٥).

---

۱. برای نمونه، وی برای اثبات حجیت خبر واحد آیه نبأ را می آورد (العده، ج۱، ص۱۱۰)، و در مورد دلیل خطاب، ج۲، ص٤٦٩، رد تمسک به آیهٔ ۱۱۵ نساء در مورد اجماع، همان، ج۲، ص٦٠٥.

۲. مانند معنای تأسی به پیامبر (ص)، ج۲، ص٥٦٩؛ گوناگونی افعال پیامبر(ص) همان، ج۲، ص٥٧٥. و این بدان جهت بوده که در آن دوران برخی مسائل کلامی را در علم اصول طرح و بررسی می نموده‌اند. اما در دوره‌های بعد تقریبا علم اصول از مسائل کلامی پیراسته شد.

محقق حلی، ابوالقاسم جعفر بن حسن(م۶۰۲-۶۷۶ق.)، کتاب «معارج الاصول» را تألیف نمود که سالیان طولانی در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد. این کتاب جامع همه مباحث اصولی در ده باب است و در ۱۰۴ مورد به آیات قرآن تمسک کرده است.

پس از وی باید از علامه حلی، حسن بن یوسف (۶۴۸-۷۲۶ق.) یاد کرد که آثار زیادی در علم اصول تألیف نموده است، که دو اثر وی برجسته و ماندگار است؛ یکی«مبادئ الوصول الی علم الاصول»؛ است که در آن در مجموع ۵۱ آیه را برای اثبات مباحث اصولی ذکر نموده،[1] و گاه تمسک دیگران را ناموجه شمرده است (علامه حلی، ۱۱۰). اثر دیگر وی «تهذیب الوصول الی علم الاصول» است. علامه در این کتاب به۱۳۲ آیه، گاه در مسائل کلامی[2](علامه حلی، ۱۴۲۱، ۱۷۴-۱۷۵)، و گاه به عنوان پشتوانه یک قاعده اصولی،[3] و گاه به عنوان شاهد مثال[4](همو، ۷۷، ۷۳، ۷۹) استناد کرده است.

پس از این دوره استناد به آیات قرآن کم رنگتر می‌شود. و فی المثل، اصولی صاحب نامی چون حسن بن زین الدین (۱۰۱۱ق.) در «معالم الدین» فقط تعداد ۳۹ بار

---

۱. برای نمونه: مبادئ الوصول: دلالت صیغه امر بر وجوب، ص۹۱؛ مکلف بودن کفار به فروع، ص۱۱۰؛ عدم حجیت قیاس، ص۲۱۴؛ عدم جواز تقلید در حق پیامبر (ص)، ص۲۴۷؛ حجیت خبر واحد، ص۲۰۴؛ حجیت اجماع العتره (ع)، همان، ص۱۹۵.

۲. به عنوان مثال در یک جا می نویسد: «الاقرب انه (ص) قبل النبوه لم یکن متعبدا بشرع احد و الا لاشتهر و لافتخر به اربابها اما بعد النبوه فالحق انه کذلک، و قوله تعالی: فبهداهم اقتده» (انعام/۹۰) امره بالاقتداء بالهدی المشترک من التوحید و شبهه»، همان، ص۱۷۹؛ و در جای دیگر می گوید: الحقّ انّه لم یکن متعبدا بالاجتهاد، لقوله تعالی «و ما ینطق عن الهوی»، (نجم/۳۰)، همان، ص۲۸۳.

۳. مانند این که تاخیر بیان از وقت حاجت صحیح نیست، همان، ص۱۶۵؛ صیغه امر حقیقت در وجوب است، ص۹۶؛ جواز تخصیص قرآن با قرآن، ص۱۴۷؛ مطلق و مقید، ص۱۵۴؛ حجیت خبر واحد، ص۲۲۹؛ جواز تقلید برای عامی در فروع دین، ص۱۲۲.

۴. مانند تفاوت حقیقت و مجاز، همان، ص۷۷؛ وجود مجاز در لغت، ص۷۹-۸۰؛ مانند این که استعمال لفظ مشترک در همه معانی جایز نیست مگر به نحو مجاز، اما برخی آن راجایز شمرده اند به خاطر این آیات: «انّ الله و ملائکته یصلون علی النبی»(احزاب/۵۶)، «الم تر انّ الله یسجد له من فی السماوات و من فی الارض»، (حج/۱۸)، همان، ص۷۳.

به قرآن تمسک نموده است.[۱] میرزای قمی در «قوانین الاصول» ۱۲۵ آیه را آورده است.

مرحوم شیخ انصاری (۱۲۸۱ق) در «فرائد الاصول» ۱۱٦ آیه را به مناسبتهای مختلف ذکر کرده است (انصاری، ١٦٥/٤)، که بخشی از آنها مانند آیاتی که برای حجیت خبر واحد استناد شده است جنبه استنادی دارد (همو،۲٥٤/۱) همچنین آیات مربوط به اصاله الاباحه و حلیت(همو، ۱/ ۱٤۸-۱٤۹ و ۲٤۷)، ثمره حجیت ظواهر کتاب(همو،۱٥٥/۱)،اصل صحت(همو،۳٤٥/۳)، استصحاب شرایع سابقه(همو،۲۲۹/۳)، اختلاف قرائات(همو،۲٤۸/۱). البته شیخ دلالت بعضی از آیات را بر مدعا، زیر سؤال برده است؛ و بخش دیگری از آیات ذکر شده برای استشهاد است(همو، ۳۱/۲ و۳۲۳).

پس از ایشان، مرحوم آخوند محمد کاظم خراسانی (۱۳۲۸ق.) در «کفایه الاصول» مجموعاً تعداد ۳٦ آیه را ذکر کرده است. به عنوان مثال مواردی چون آیه نفر، آیه کتمان، و آیه سؤال از اهل ذکر را برای اثبات حجیت خبر واحد آورده (و البته دلالت هیچ کدام را تمام ندانسته و در استدلال به آنها خدشه وارد می کند)، (آخوند خراسانی،۱٤۰۹، ۲۹٦) و در این خصوص که امر بر وجوب دلالت دارد، به آیۀ «فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِه»(نور/٦۳) تمسک نموده است (همو، ٦۳) و بعضی هم جنبۀ استشهادی دارد(همو، ٦۲، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲٥۳، ۳۳۹). مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری در «درر الفوائد» ۲۸آیه؛ و مرحوم مظفر در مجموع ٥٤ آیه را در «اصول الفقه» مورد بحث قرار داده است.

از عالمان معاصر، مرحوم آیت الله خویی، چنانکه از جستجو در دو جلد «مصباح الاصول» به دست آمد، حدود ۳٥ آیه را مطرح نموده است. تعدادی از این آیات جنبه استنادی و مبناسازی برای قواعد اصولی دارند(آیت الله خویی، ۲/ ۱۱۳، ۱٥۲، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲٥٥). وبرخی هم تنها از جنبه استشهادی برخوردارند(همان، ۲۱/۲، ٤۰،

---

۱. برخی از این آیات جنبه استنادی دارد؛ مانند این که امر دال بر وجوب است، با استناد به آیه ۱۲ سورۀ اعراف و ۳٤ سورۀ بقره و ٦۳ سورۀ نور، معالم الدین، ص٤۷-٤۸؛ مفهوم شرط، با استناد به آیه ۲۸۲ سورۀ بقره، و ۳۳ سورۀ نور، همان، ص۷۸.

٤٦، ١١٤). و امام خمینی در دو جلد «مناهج الوصول الی علم الاصول» ١٤ آیه را مورد بحث قرار داده است.

دیگر اصولیان نیز، هریک به سهم خود در این راه تلاش کرده و آیاتی از قرآن کریم را مورد استناد قرار داده اند، اما سوگمندانه باید گفت در شرایط کنونی، عنایت اصولیان شیعه به قرآن از جدّیت بایسته ای برخوردار نیست؛ و در پاره ای از موارد، استناد اصولیان اهل سنت به آیات قرآن افزون تر به نظر می‌رسد.[1] برای نمونه سرخسی در اصول خود حدود ٤١٢ آیه را مورد استناد و استشهاد قرار داده (سرخسی، ج۱و۲)، غزالی حدود٤١٠ آیه (غزالی، ١٤١٧)، شاطبی حدود۹۷۳ آیه (شاطبی، ٢١١/٤)، شوکانی حدود ٣٣٤ آیه (شوکانی، ٤٨١-٤٩٤)، و جصاص در اصول خود ٤٢١ آیه را مورد استناد قرار داده‌اند.

گرچه سیر تاریخی نشان می دهد هرچه از صدر اول فاصله می گیریم، حجم استناد به آیات توسط اصولیان امامی کمتر شده است ولی می توان این پرسش مطرح کرد که آیا صرف کمیت در استناد به آیات دلیل بر کمرنگ شدن آیات در اصول است؟ چون چه بسا پیشینیان به آیاتی استناد می کردند و نسل‌های بعدی آن را دلیل ندانسته و فرو گذاشته‌اند.

در این ارتباط می توان گفت در ادوار سابق که صبغهٔ نقلگرایی در علوم اسلامی بیشتر بوده، از آیات و روایات در اصول بیشتر استفاده می شده، اما با مرور زمان و رشد اجتهاد، به کار گیری عقل رشد چشم گیری نموده و استفاده از نقل کمتر شده است. و به همین جهت نیازی به مطرح نمودن آیات ندیده‌اند. اما هرچه باشد، این مسأله مشهود

---

۱. حدود هفتاد سال پیش آقای محمود شهابی این مطلب را متذکر شده و می نویسد: «کتب اصولی هرچه از زمان تألیفش به صدر اسلام نزدیکتر بوده است اشتمال آن بر آیات و روایات بیشتر بوده است و هرچه از زمان تألیف از صدر اسلام دورتر شده استشهاد به آیات وروایات و استناد به مدارک نقلی و تطبیق بر فروع احکام در آن کمتر شده است و در حقیقت فن اصول به تدریج و به مرور زمان از مواد اصلی و موارد فقهی تجرید شده و جنبهٔ صناعی و تعمیم مطالب در آن تقویت یافته است. این مطلب از مقایسهٔ رساله شافعی با یکی از کتب این عصر کاملاً روشن می شود»، محمود شهابی، ***تقریرات اصول***، چاپ اول، [بی‌نا]، تهران۱۳۲۱ش، ص۲۷، پاورقی.

است که حجم استناد و طرح آیات در کتب اصولی متأخر کمتر شده است. و این امر از مقایسهٔ دو کتاب «الذریعه» سید مرتضی و «عده الاصول» شیخ طوسی با دو کتاب اصولی متأخر «کفایه الاصول ومصباح الاصول» به خوبی مشهود است، شیخ طوسی استنادهای دیگران را به پنج آیه از قرآن کریم برای اثبات حجیت اجماع یادآور می شود ولی پس از آن، خود، بر این استدلال خرده می گیرد(طوسی، ٦۰٥/۲)؛ و نیز محقق حلی سه آیه را مطرح و پاسخ داده است(حلی، ۱۲۷)، در حالی که مرحوم آخوند خراسانی به هیچ یک از این آیات اشاره‌ای نمی کند (خراسانی،۱٤۰۹، ۲۰۹)؛ یا مثلاً: شافعی در الرساله برای حجیت خبر واحد به نُه آیه تمسک کرده است (شافعی، ٤۳٦-٤۳۷). ونیز سید مرتضی برای حجیت خبر واحد به سه آیه تمسک کرده ولی در استدلال آنها خدشه نموده است (سید مرتضی، ٤۰۷/۲) و نیز شیخ طوسی می گوید برخی عمل به خبر واحد را واجب می دانند، و به آیاتی استناد کرده‌اند اما مرحوم شیخ در دلالت آنها خدشه نموده است (طوسی، ۱۰۸/۱)؛ یا در همین قرون اخیر، در حالی که شیخ انصاری برای اصل برائت هفت آیه را مورد بحث و بررسی قرار داده است (انصاری، ۲۱/۲-۲٦) مرحوم آخوند خراسانی تنها یک آیه را در این باره ذکر می نماید (خراسانی، ۳۳۹). بنابراین صرف کاهش کمی استناد به آیات دلالت بر کم رنگ شدن آیات در دانش اصول نیست، زیرا چه بسا فراز و فرود در استناد به آیات قرآن در بین اصولیان امامی، ریشه در عقل گرایی در مکتب کلامی شیعه و کم رنگ بودن نقش عقل در بینش اهل سنت باشد. اما توجه ما در این جستار نشان دادن سیر نزولی در استناد به آیات است؛ چرا که همهٔ اصولیان، دانش اصول را مقدمه فهم قرآن و حدیث می دانند، پس چگونه پذیرفته است که در نشان دادن دلالت آیات، عملاً به خود آیات کمتر استناد شود؟ از این رو، حضور کمتر قرآن در اصول شیعه به سادگی قابل توجیه نیست. رشد چشم گیر اجتهاد مبتنی بر تعقل، و نیز ارائهٔ تفسیر عقلی از عقائد دینی و معارف نظری دین، به هیچ روی ما را از منابع نقلی به ویژه قرآن بی‌نیاز نمی سازد و دست کم

غنای کتاب الهی است که در جوانب مختلف، رهنمون می دهد.

نگاهی به روش شناسی بحث از آیات اصولی

بررسی تاریخچه استناد اصولیان شیعه به قرآن، علاوه بر تفاوت کمّی، از نظر روش و کیفیت نیز تفاوتی محسوس یافته است. منظور از روش، استفاده از ابزار یا منبع خاص در برخورد با آیات قرآن است که معنا و مقصود آیه‌ای را روشن ساخته و نتایج مشخصی را به دست می دهد. مثلاً این فرض که دلالت قرآن بر یک قاعده اصولی مستقل و تأسیسی باشد یا امضایی، در مقام نتیجه یکسان نخواهد بود. همان گونه که روش اصولی با اخباری در استفاده از آیات متفاوت است. محدثانی مانند شیخ حر عاملی که تألیف اصولی نیز دارند یا دیگر عالمانی که مسلک اخباری، هر چند به گونه معتدل آن را نپذیرفته‌اند، در استفاده از آیات یکسان عمل نمی کنند. اختلاف در برداشت مطالب اصولی از آیات قرآن، همواره با اختلاف در شیوۀ استخراج معانی و روش تحصیل مقاصد قرآن، همراه بوده است.

در این باب از دو روش عمده می توان یاد کرد: ۱- برخی فقط به نصوص و ظواهر آیات و اخبار بسنده کرده‌اند. مرحوم سید عبد الله شبر در «***الاصول الاصلیه***» و شیخ حر عاملی در «***الفصول المهمه***» این راه را رفته اند.

۲- بعضی دیگر آمیخته‌ای از عقل و نقل را مبنای کار اصولی خود قرار داده‌اند. رویکرد غالب در اصول شیعه روش دوم است. آنان در بسیاری از مباحث اصولی به ادلۀ اربعه تمسک نموده و در کنار کتاب و سنت، عقل و اجماع را هم می آورند (انصاری، ۲٥٤/۱؛ ۲۹۷، ۳۱۱، ۳۵۱؛ آیت الله خویی، ۲/ ۱۹٦، و۲۵۵). و گاه چون حسن بن زین الدین در معالم الدین و آخوند خراسانی در کفایه، که بنایشان بر اختصار بوده است به ذکر آیه و حداکثر اشاره‌ای به دلالت آیه بسنده نموده‌اند. اما برخی به تفصیل پیرامون آیات سخن گفته‌اند؛ مثلاً بررسی های مرحوم شیخ انصاری در ذیل برخی آیات بسی بالاتر از تفسیرهای متداول در کتابهای اصولی است؛ او در مورد آیه نباء به تفصیل

سخن می گوید(انصاری، ۲٥٤/۱-۲۷٦)، و در مورد آیۀ «لایکلف الله نفسا الا ما آتاها»(طلاق/۷) چهار احتمال را بیان می کند (همان،۲/ ۲۱-۲۲) ونیز تفصیل و تحقیق وی در توضیح معنای آیۀ شریفۀ «لا تبطلوا اعمالکم» (همان، ۳۷۷).

نمونه‌ای از نقش قرآن کریم در پی‌ریزی قواعد اصولی: «اصل برائت»

اینک، به‌منظور نشان دادن اهمیت توجه به نقش قرآن در علم اصول به صورت خاص، از میان بحث‌های مختلف اصولی، تنها «اصل برائت» را به عنوان نمونه یاد آور می شویم:

استنباط احکام در فقه شیعه دارای دو مرحله است: نخست مرحلۀ پیدا کردن دلیل حکم شرعی واقعی؛ سپس تشخیص وظیفۀ عملی بعد از جستجو و یأس از یافتن دلیل. به ادلّه‌ای که مجتهد برای استنباط احکام واقعی به کار می برد، «ادلّۀ اجتهادی» و به ادلّه‌ای که برای دست یافتن به احکام ظاهری بدان استناد می کند، «ادلّه فقاهتی» یا «اصول عملیه» می گویند(انصاری،۱٤/۲؛ حکیم،۱۹۷۹،۷٤). مهمترین این اصول عبارت اند از: «اصل برائت، اصل احتیاط، اصل تخییر و اصل استصحاب».

در مواردی که در اصل تکلیف (وجوب یا حرمت چیزی) شک کردیم و با تحقیق کافی در میان ادله‌ای که در دست ماست، در خصوص آن مورد دلیلی به دست نیاوریم، به منظور برون رفت از تردید در مقام عمل به **اصل برائت** و عدم تکلیف حکم می شود. فی المثل در صورت شک در وجوب و حرمت، «از نظر عقل و شرع جایز است محتمل الوجوب ترک، ومحتمل الحرمه انجام گیرد ومکلف بر مخالفت با چنین تکلیفی از کیفر نیز در امان است» (خراسانی، ۳۳۸).[۱]

---

۱. این سخن به معنای حکم به اباحه است. اما توجه به این نکته بایسته است که برائت شرعی و اباحه واقعی در نتیجه یکسان‌اند ؛ ولی تفاوت آنها در این است که اباحه واقعی در جایی است که مصلحت و مفسده نباشد؛ اباحه خود از احکام واقعی تکلفی و لااقتضا است یعنی نه اقتضای وجوب دارد و نه حرمت و نه استحباب و نه کراهت. اما برائت در زمینه شک در تکلیف است؛ یعنی شاید در واقع این شئ مشکوک مصلحت یا مفسده داشته باشد؛ اما چون مکلف از آن اطلاع ندارد شارع در مقام عمل به او اجازه داده از آن استفاده نماید، یا ترک کند. برائت نفی تکلیف و عقاب از کسی است که مرتکب کار محتمل الحرمه شده یا محتمل الوجوب را ترک کرده است(آخوند خراسانی، ***کفایه الاصول***، ۳۳۸). و همین که به حکم واقعی واقف شد، دیگر جای برائت نیست؛ در روایت آمده است: «کل شئ فیه حلال و حرام فهو لک حلال ابداً حتی تعرف الحرام منه بعینه فتدعه»، ***وسائل***

دانشمندان شیعه با توجه به ادلۀ برائت، در محدودۀ اصل برائت اختلاف دارند. اصولیان اصل برائت را مطلقا در شبهه‌های موضوعیه و حکمیه وجوبیه و تحریمیه معتبر می دانند (سید مرتضی، ۸۰۹/۲؛ همو، ۱۰۱/۲؛ طوسی، ۷۴۲/۲؛ انصاری، ۲۰/۲؛ ۱٤۸؛ آخوند خراسانی، ۳۳۸). امّا نوع اخباریان اصل برائت را تنها در شبهه‌های حکمیه وجوبیه و موضوعیه جاری دانسته و در سایر موارد قائل به احتیاط می باشند(حر عاملی، ۱٦۳/۲۷؛ انصاری، ۱/ ۱٤۸؛حکیم،٤۸۱). و هریک از طرفین به ادله‌ای از کتاب و سنت استدلال کرده‌اند. اینک استدلال اصولیان به برخی از آیات قرآنی را مورد بررسی و تأمل قرار می دهیم:

ادله قرآنی اصل برائت

اصولیان برای اثبات اصل برائت شرعی[1] در شبهات حکمیه (تحریمیه) به آیاتی از قرآن کریم استناد نموده‌اند. این آیات به سه دسته قابل دسته بندی می باشند: آیاتی‌که

الشیعه، ج۱۷، ص۸۸؛ و نیز آمده است: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم»، همان، ج۲۷، ص۱٦۳؛ ***فرائد الاصول***، ج۲، ص٤۱. فرق دیگر آن است که اباحه حکم واقعی وبرائت حکم ظاهری است، ***فرائد الاصول***، ج۲، ص۱۰. علاوه بر این، اباحه دائر بین جواز ومنع است اما اصل برائت در سه جا مطرح است أ)در بحث وجوب وجواز، ب) در حرمت و جواز (منع و جواز)، ج) در وجوب و حرمت. همچنین دلیل بر اصل اباحه اجتهادی است، و دلیل براصل برائت فقاهتی؛ لذا اصل اباحه در مقام اثبات حکم واقعی است ولی اصل برائت حکم ظاهری را اثبات می کند. ***فوائد الاصول***، ۱٤۰٦، ج۳، ص۳۲۹؛ ***ترمینولژی حقوق***، «برائت»، محمد جعفر جعفری لنگرودی، گنج دانش، چاپ ششم.

۱.نسبت به برائت عقلی نظرات متفاوتی وجود دارد: مشهور اصولیان آن را پذیرفته‌اند، سید مرتضی، ***رسائل الشریف المرتضی***، ج۲، ص۱۰۱و۱۰۲؛ محقق حلی، ص۱۸۸؛ محمد علی کاظمی، ***فوائد الاصول***، ج۳، ص۲۱۵؛ آیت الله خویی، ***مصباح الاصول***، ج ۲، ص۲٥٤؛ آخوند خراسانی،***کفایه الاصول***، ص۳٤٦. برخی قاعده قبح عقاب بلابیان را امری عقلایی می‌دانند که شارع آن را امضاء کرده است (آیت الله مکارم شیرازی، انوار الاصول، ج۳، ص۵۸)؛ مرحوم شهید سید محمد باقر صدر نظریه «حق الطاعه» را مطرح نموده که نتیجه آن انکار برائت عقلی است؛ وی می گوید همین‌که انسان احتمال حکم الزامی از طرف مولی داد، به حکم عقل حق مولویت او اقتضا می کند که شانه از زیر بار تکلیف خالی نکند و همان محتمل را انجام دهد. زیرا اگر مکلف به همین احتمال وجود تکلیف اکتفا ننماید و در واقع تکلیفی باشد، عقل می گوید چنین عبدی مستحق عقاب است. و این همان احتیاط عقلی است. اما شهید صدر معتقد است که ادلۀ برائت شرعی(آیات و روایات) تمام است و حاکم بر حق الطاعه است.***دروس فی علم الاصول***، ج۱، ص۱۱٦. استاد جعفر سبحانی نظریه حق الطاعه را نقد نموده (پژوهشهای اصولی، ش۲و۳، ص۱۱۳) و برخی نیز از این نظریه دفاع نموده‌اند (همان، ش٤و۵، ص۷۳-۹۵). ادلۀ قرآنی فوق مثبت برائت شرعی است، وبحث از برائت عقلی در کتب اصولی پیگیری می شود.

هشدار به عذاب پس از بیان را مطرح نموده‌اند؛[1] آیاتی‌که حاکی از مشروط ساختن تکلیف به قدرت‌اند؛[2] آیات مربوط به خودواگذاری انسان پس از بیان.[3]

در اینجا به اختصار تنها به بررسی سه آیه اکتفا می کنیم:

۱- «وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبعَثَ رَسُولاً» (اسراء/۱۵).[4] استدلال به آیه، در مقام اثبات اصل برائت، مبتنی بر پذیرش چند نکته است: اولاً بعث رسول کنایه از بودن حجت و بیان است و عذاب تنها در صورتی می آید که خطابی از ناحیه شارع بر احکام رسیده باشد(تونی، ۱۷۲؛ امام خمینی، ***تهذیب الاصول***،۲۰۷/۲)؛ ثانیاً گرچه در موضوع آیه بعث رسول مصحح عقوبت قرار داده شده، ولی به مناسبت حکم و موضوع می‌توان دریافت که حضور فیزیکی رسول مدخلیتی در ثواب و عقاب ندارد، بلکه غرض اتمام حجت و بیان تکلیف است. از این رو مفاد آیه این است که خداوند بدون اتمام حجت و بیان، بندگان را عذاب نمی کند. ثالثاً از عدم وجود عذاب بدون بیان می‌توان پی‌برد که در چنین موردی حکمی هم وجود ندارد تا مخالفت با آن معصیت تلقی شود. طبق مفاد آیه، سنت جاری و مستمر الهی در همه زمانها چنین بوده است که تا وقتی خداوند به وسیله پیامبر ظاهری حجت را بر مردم تمام نفرماید، کسی را عذاب نمی‌نماید؛ هرچند که مردمان، خوبی یا بدی فعلی را به مدد عقل خود دریافته باشند، و این امر مقتضای لطف الهی است، که اگر تکلیفی هم صرفا از طریق عقل به مردم برسد، ترک آن مؤاخذه ندارد، لذا در آیۀ مورد بحث نفی عذاب، ملازم با نفی تکلیف است؛ و در نتیجه اگر مکلفی در میان شبهۀ تحریمیه گرفتار آمده، به منزله کسی است که به هیچ روی، حکمی

---

۱. برای نمونه: اسراء/۱۵؛ قصص/۵۹؛ طه/۱۳٤؛ مائده/۱۹؛ انعام/۱٤۵ و ۱۱۹؛ بقره/٤۷.

۲. برای نمونه: طلاق/۷.

۳. برای نمونه: توبه/۱۱۵ و ۲۷۵؛ انفال/٤۲ و ٦۸.

٤. اصولیان به این آیه بر برائت تمسک نموده‌اند؛ از جمله: شیخ طوسی، ***عده الاصول***، ج۲، ص۷٤٦؛ الآمدی، الاحکام، ۱٤۰۲، ج۱، ص۹۱؛ فاضل تونی، ***الوافیه***، ص ۱۷۲؛ آقاضیاء عراقی، ***نهایه الافکار***، ج۳، ص۲۰۵؛ حکیم، ***الاصول العامه للفقه المقارن***، ص۲۹۰؛ شیخ انصاری، ***فرائد الاصول***، ج۲، ص۲۲؛ امام خمینی، ***تهذیب الاصول***، ج۲، ۲۰۷. مرحوم آخوند خراسانی تنها همین آیه را، که به نظر او ظاهرترین آیه بر برائت است ذکر نموده است. ***کفایه الاصول***، ص۳۳۹.

نه به عنوان اولی و نه به عنوان ثانوی به او نرسیده و لذا ارتکاب آن عذاب ندارد. و این همان برائت ذمه از تکلیف است.

اشکال: آیا مراد از عذاب، عذاب اخروی است؟ روشن است که در صورتی می توان به این آیه بر برائت استدلال کرد که مقصود از عذابی که خداوند برداشته است، عذاب اخروی باشد؛ چه اینکه اگر مراد عذاب دنیوی باشد، استدلال به آیه ناتمام خواهد بود. به همین جهت برخی بر این استدلال خرده گرفته‌اند که مراد از عذاب در این آیه به قرینهٔ آیات بعدی، و نیز اینکه تعبیرهایی از قبیل «ماکنا» و «ماکان» که به صیغه ماضی می باشد، عذاب دنیوی و اشاره به نفی عذاب دنیوی از امّتهای پیشین است؛ یعنی سنت الهی چنین نبوده که امّتی از امّتهای پیشین را بدون اتمام حجت نابود و عذاب نماید؛ نه این که مراد عذاب اخروی باشد که ملازم با تکلیف است(انصاری، ۲۳/۲؛ حکیم، ۲۹۰–۲۹۱؛ آخوند خراسانی، ۳۳۹؛ امام خمینی، ***تهذیب الاصول*** ۲۰۷/۲؛ آیت الله‌خویی، ۲۵٦/۲؛ ابن عاشور، ۱۹۷/۱۹). از مفسران معاصر، علامه طباطبایی نیز آیه را مربوط به عذاب استیصال دنیوی می‌داند، زیرا فرق است بین اینکه گفته شود: «لسنا معذبین» یا «لا نعذّب» یا «لن نعذّب» و یا اینکه گفته شود: «ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ»؛ در سه تعبیر اول، تنها نفی عذاب را می‌رساند، اما در تعبیر چهارم استمرار نفی آن در گذشته را افاده نموده و می‌فهماند که سنت الهی در بارهٔ امّتهای گذشته آن بوده است که امتی را قبل از فرستادن رسول عذاب نمی‌کرد. گذشته از اینکه به جای کلمه نبی، لفظ رسول آمده است و «رسالت» منصب خاص و الهی است که مستلزم حکم فصل در امت است، و حکم فصل عبارت از عذاب استیصال و یا تمتع و بهره‌مندی از زندگی تا مدتی معین است و با نبوت تفاوت دارد، زیرا نبوت منصبی نیست که چنین لوازمی را در پی آورد (طباطبایی، ٦۰/۱۳؛ و نیز: ابن عاشور، ٤۲/١٤).

در پاسخ می توان گفت اولاً: مانعی ندارد که خداوند از باب امتنان، همان گونه که عذاب دنیوی را بر می دارد، عذاب اخروی را نیز از مردم بر دارد، (چرا که مجازات

بدون بیان، قبیح بوده و عنوان عذاب هر دو نوع عذاب دنیوی و اخروی را شامل است؛ یعنی ملاک قبح، عذاب پیش از اتمام حجت است و این ملاک هم در عذابهای دنیوی صادق است و هم نسبت به عذابهای اخروی). زیرا- به گفته فاضل تونی- بر عهدۀ خداوند است که آنچه برای مردم مفید یا مضر است بیان نماید آن گاه از آنان تکلیف بخواهد، و بی آن حجت بر بندگان تمام نیست؛ زیرا خود فرموده است: «لِيَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بينَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بيِّنَة»(انفال/٤٢) (تونی، ۱۷۲-۱۷۳). ابو حیان اندلسی نیز آیه را عام و شامل عذاب دنیوی و اخروی (هردو) دانسته است (ابو حیان اندلسی، ۷/ ۲۳)، شاهد سخن او آیۀ بعدی است که می فرماید: «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِکَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفِيها فَفَسَقُوا فِيها فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْناها تَدْميرا»(اسراء/١٦)؛ جملۀ «فحق عليها القول» و نیز آیاتی از این قبیل: «كُلَّما أُلْقِيَ فيها فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ يَأْتِكُمْ نَذيرٌ قالُوا بلى قَدْ جاءَنا نَذيرٌ فَكَذَّبنا وَ قُلْنا ما نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فی ضَلالٍ كَبيرٍ وَ قالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ ما كُنَّا فی أَصْحاب السَّعيرِ»(ملک/۸-۱۰) و «إِنَّا أَرْسَلْناکَ بالْحَقِّ بشيراً وَ نَذيراً وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاَّ خَلا فيها نَذيرٌ»(فاطر/٢٤) شاهد بر این تعمیم است. از ظاهر سخن شیخ طوسی نیز بر می آید که وی آیه را مربوط به عذاب اخروی می داند (طوسی،٦/٤٥٧-٤٥٨). مرحوم طبرسی نیز آیه را عام دانسته است (طبرسی، ٦/٦٢٣). بنابراین استدلال به این آیه بر مطلب تمام می‌باشد. زیرا آیه، به قرینۀ آیات بعدی می- رساند درخور شأن ربوبی نیست که بدون بیان کسی را عذاب کند. و نسبت به شبهه تحریمیه‌ای‌که در بارۀ آن بیانی نرسیده، اگر عقاب نماید، عقاب بلا بیان است.

ثانیاً: برخی از اصولیان به مفهوم اولویت تمسک نموده‌اند (خویی،۲/۲٥٦؛ سبحانی، ۳/ ۳۳۷). بدین معنی که اگر عذاب دنیوی، که در مقایسه با عذاب اخروی بسیار ناچیز است، نیاز به بیان دارد، پس عذاب اخروی به طریق اولی متوقف بر بیان خواهد بود.

ثالثاً: جمله «ماکنا» و «ما کان»، منسلخ از زمان است؛[1] و این تعبیر هرچند به صورت ماضی آمده باشد، اما استعمالات قرآنی آن بدین معنا است که سزاوار شأن پروردگار نیست که کسی را بدون رسیدن بیان و حجت شرعی کیفر کند. و این امر نمی تواند به امتهای پیشین اختصاص یابد، بلکه در همه زمانها جاری است (حکیم، ۲٦/٤؛ آقا ضیاءعراقی،۲۰۵/۳؛ ابن عاشور، ۳۵۹/۱۸).

۲- «قُلْ لا أَجِدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلاَّ أَنْ یَکُونَ مَیْتَةً أَوْ دَماً مَسْفُوحا»(انعام/١٤٥). آیهٔ شریفه در پی اثبات چیزی و نفی چیزی دیگر نیست بلکه هدف مخالفت با کفار و مشرکین و رد بر یهودیان است که برخی از روزیها را، از باب افترا، بر خود حرام کرده بودند، آیه به پیامبر (ص) خطاب می‌کند که به آنان بگو: من آنچه را که شما بر خود حرام نموده‌اید در میان آیاتی که به من وحی شده نمی‌بینم؛ تعبیر"لا اجد" (نیافتم) به جای "لایوجد" (وجود ندارد) بر این دلالت دارد که به مجرد اینکه چیزی بین محرمات یافت نشود، ارتکاب آن جایز است، و دیگر جایی برای احتیاط نیست (رازی، ۱۳/ ۲۱۹-۲۲٤؛ جصاص،۱۸۵/٤؛ اردبیلی، [بی تا]، ٦۲۷؛ انصاری، ۲۵/۲؛ آقاضیاءعراقی،۲۰۷/۳)؛ چرا که حرمت اشیا از راه وحی اثبات می شود نه از روی هوای نفس و افترای بر خداوند. البته پیداست که نیافتن پیامبر(ص) غیر از نیافتن دیگران است؛ زیرا وقتی ایشان اعلام می دارد که حرامی را نیافتم، دلالت آن بر عدم حکم تحریمی قطعی خواهد بود و در حرمت یا حلیت آن تردیدی باقی نخواهد ماند. اما آنچه به دست می‌آید این است که حرامها به بیان شرعی نیاز دارند و موارد مشکوک که در میان ادله دلیلی بر حرمت آن پیدا نشود، حلال خواهند بود. و این یک مسألهٔ

---

۱. آیت الله خویی می نویسد: «جمله «ما کان» او «ما کنا» و امثالهما من هذه الماده مستعملة فی ان الفعل غیر لائق به تعالی و لایناسبه صدوره منه جل شأنه؛ و یظهر ذلک من استقراء موارد استعمالها کقوله تعالی: «ما کان الله لیضل قوماً بعد اذ هداهم»، و قوله تعالی «ما کان الله لینذر المؤمنین»... فجملة الفعل الماضی من هذه المادة منسلخة عن الزمان فی هذه الموارد فیکون المراد ان التعذیب قبل البیان لایلیق به تعالی و لایناسب حکمته و عدله، فلا یبقی فرق بین العذاب الدنیوی و الاخروی»، مصباح الاصول، ج۲، ص۲۵٦.

ارتکازی[1] است که جز آنچه شارع حرمت آنها را اعلام داشته، سایر اشیا بر وضع طبعی و ذاتی خود که اباحه است باقی است. جملهٔ «لا أَجِدُ فی ما أُوحِیَ إِلَیَّ مُحَرَّماً» به روشنی می رساند که این آیه مربوط به شبهه حکمیه و تحریمیه است، و از آن حلیت ماعدای آنچه وحی شده استفاده می شود. چنانکه تعبیر «لا اجد» بر حلیت اشیاء پس از فحص دلالت دارد. از این رو، آیهٔ فوق در مقابل ادلهٔ اخباریان مبنی بر احتیاط در شبهه تحریمیه قرار دارد و می رساند سخن آنان نادرست است.

مرحوم شعرانی در حاشیه‌ای که بر تفسیر مجمع البیان نگاشته، یاد آورشده است:

«طبق این باور که آیه «قُلْ لا أَجِدُ فِی ما أُوحِیَ إِلَیَّ ...» به وسیله آیاتی که محرمات دیگر را یاد می‌کند نسخ نشده باشد، هر خوردنی اعم از حیوان و غیر حیوان- بجز چیزهایی که حرمت آنها به وسیله دلیل ثابت شده است- مباح و حلال خواهد بود.

امّا اگر حصر در آیه مورد بحث، اضافی و نسبی گرفته شود، آیه در صدد بیان مواردی خواهد بود که کفار و مشرکین آنها را حرام شمرده بودند، و لازمه آن، اباحه و حلیت هرچیزی- جز از باب قاعده «اصالة الاباحة» و یا «اصالة البرائة»- از باب دیگری نخواهد بود. این قاعده در مورد حیوانات جاری است، به این معنی که هر حیوانی به حکم این قاعده، مباح و حلال می باشد، مگر حرمت آن به دلیلی دیگر ثابت شود» (شعرانی، ۱۳۸۵، ۵۲۸/۱-۵۲۹).

۳- «وَ ما لَکُمْ أَلاَّ تَأْکُلُوا مِمَّا ذُکِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَکُمْ ما حَرَّمَ عَلَیْکُم» (انعام/۱۱۹).

در این آیه، خداوند یهود را به دلیل نخوردن گوشت حیوانات تزکیه شده، نکوهش فرموده است؛ زیرا از ردیف محرماتی که برای آنان بیان شده خارج است. وهمین به معنای برائت از حرمت در شبهات تحریمیه است(انصاری،۲٦/۲؛

۱. برخی می‌گویند این آیه اشعار دارد که اباحه اشیاء حتی قبل از شرع نیز در اذهان وجود داشته است (تونی، ۱۸٦، انصاری، ۲٦/۲).

آقاضیاءعراقی،۲۰۸/۳؛ اردبیلی،۷۷٦-۷۸۵). دلالت این آیه بر برائت، به قرینه سیاق و به مدد آیۀ قبل از آن، روشن‌تر می‌گردد؛ زیرا ظهور دارد که ترک عملی که حکم آن در میان محرمات بازگو شده برای پیامبر (ص) وجود ندارد و حکم به حرمت آن صادر نشده است، جایز نیست. از این رو این آیه افزون بر اثبات برائت، التزام به وجوب احتیاط را نیز باطل اعلام کرده و می رساند که التزام به ترک فعل، در صورت عدم ذکر آن در زمرۀ احکامی که به تفصیل بیان شده، جائز نیست؛ پس وجوب احتیاط هم باطل است. و شاید دلالت این آیه بر برائت از آیۀ پیش ظاهرتر باشد. چرا که آن آیه یهود را به موجب حرام کردن حلالها از باب تشریع توبیخ می‌کرد، و این آیه با ظهور لفظی بر آن دلالت دارد که التزام به احتیاط به ترک فعل، با اینکه در ردیف احکام تفصیل داده شده نباشد، جائز نیست.

نتیجه گیری

از دیدگاه ما، آیات فوق، به روشنی بر برائت در شبهات تحریمیه دلالت دارند؛ و فراتر از آن، آیاتی مانند آیۀ اخیر می رسانند که حتی التزام به ترک موارد مشکوک الحرمه نیز صحیح نیست، زیرا که ممکن است سر از تشریع در آورد. آیات دیگری نیز از باب تمسک به مفهوم اولویت، بر برائت دلالت دارند. زیرا وقتی عذاب دنیوی که در برابر عذاب اخروی بسیار ناچیز است؛ نیاز به بیان دارد، و تا رسولی نفرستد و حجت را تمام ننماید، عذاب نمی کند، عذاب اخروی به طریق اولی متوقف بر بیان خواهد بود و از این رو حرامهای معلوم، باید ترک شود، اما آنچه مشتبه بوده و حرمت آن معلوم نیست، اگر مکلف تمام تلاش خود را برای رسیدن به حکم و نظر شارع به کار برده، اما نشانه و دلیلی بر حرمت آن نیابد و آن را مرتکب شود، کیفر نخواهد شد، هرچند در واقع حرام باشد، چرا که با نیافتن دلیل، حرمت آن شیئ در حق او به فعلیت و تنجّز نرسیده است و دستور عذاب بلابیان از حکیم صادر نمی شود.

یافته‌ها و پیشنهادها

– قرآن کریم در پی ریزی و تبیین قواعد اصولی نقش اساسی دارد.

– برخی آیات جنبۀ استنادی دارد و برخی جنبۀ استشهادی؛ و در علم اصول هردو بخش مورد نیاز و کاربرد می باشد. می توان نام این بخش از آیات را «آیات الاصول» نهاد.

– اصولیان از زمان تدوین دانش اصول به آیات قرآن استدلال و استشهاد کرده‌اند؛ اما بررسی تاریخی نشان می دهد که در قرون متأخر حضور قرآن در اصول کم رنگ تر شده است.

– حضور هرچه بیشتر قرآن در عرصۀ علوم و معارف، و از جمله دانشی که بنیاد فقاهت بر آن استوار است، می طلبد که مجموعه آیات مربوط به دانش اصول یکجا گرد آید و مورد تحلیل قرار گیرد.

– بر این باوریم که عقل و ادراک بشری هرچه باشد، به رهنمود وحی نیازمند است و در سایه سار وحی به رشد می رسد، از این رو شایسته است درمورد هر قاعده و ضابطۀ اصولی ابتدا آیات قرآنی مورد بررسی قرار گیرد؛ و البته در این میان بیان تفسیری معصومانۀ اهل‌بیت (ع) نیز نباید به دست فراموشی سپرده شود.

منابع

قرآن کریم.

آخوند خراسانی، محمدکاظم، ***کفایة الاصول***، مؤسسه آل‌البیت، قم،۱٤۰۹ق.

آقاضیاء عراقی، ***نهایة الافکار***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳٦٤.

آمدی، سیف الدین علی بن ابی علی، ***الاحکام فی اصول الاحکام***، المکتب الاسلامی، ۱٤۰۲ق.

ابن شهر آشوب محمدبن علی، مازندرانی، ***متشابه القرآن و مختلفه***، شرکت سهامی

طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۸ ق.

ابن عاشور تونسی شاذلی، محمدطاهر، ***التحریر و التنویر***، [بی‌جا]، دارالتونسیة للنشر، ۱٤۲۸ق.

ابوحیان اندلسی، محمدبن یوسف، ***البحر المحیط فی التفسیر***، بیروت، دارالفکر، ۱٤۲۰ق.

اردبیلی، احمد، ***زبدة البیان***، تهران، المکتبة الرضویه، بی‌تا، به تحقیق رضا استادی و علی اکبر زمانی نژاد، کنگره محقق اردبیلی، ۱۳۷۸ش.

استرآبادی، محمدامین، ***الفوائد المدنیة***، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱٤۲٤ق.

امام خمینی، روح الله، ***تهذیب الاصول***، قم، دارالفکر، [بی‌تا].

ــــــــــــــ ***مناهج الوصول الی علم الاصول***، قم، مؤسسه عروج، ۱۳۷۳.

امین عاملی، سید محسن، ***اعیان الشیعه***، تحقیق حسن الامین، بیروت، دارالتعارف، ۱٤۰۳ق.

انصاری، مرتضی، ***فرائد الاصول***، قم، مجمع الفکر الاسلامی،۱٤۲۷ق.

ایروانی، باقر، ***دروس تمهیدیة فی تفسیر آیات الاحکام***، دارالفقه للطباعه و النشر، ۱٤۲۵ق.

بحرانی، یوسف، ***الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة***، تحقیق محمدتقی ایروانی، بیروت، دارالاضواء، ۱٤۰۵ق.

بخاری، محمد بن اسماعیل، ***صحیح بخاری***، بیروت، دارالفکر، ۱٤۰۱ق.

بروجردی، سید حسین، ***جامع احادیث الشیعه***، قم، المطبعة العلمیة،۱۳۹۹ق.

بن نامی السلمی، عیاض، ***استدلال الاصولیین بالکتاب و السنة علی القواعد الاصولیة***، ریاض، ۱٤۱۸ق.

تونی، فاضل، ***الوافیة فی اصول الفقه***، تحقیق محمد حسین رضوی کشمیری، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱٤۱۲ق.

جصاص، ابوبکر احمد بن علی الرازی، ***الفصول فی الاصول***، تحقیق عجیل جاسم المنشی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٥ق.

حر عاملی، محمدبن حسن، ***وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة***، قم، مؤسسه آل البیت، ١٤١٤ق.

حسن بن زین الدین، ***معالم الدین***، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی‌تا.

علامه حلی، حسن‌بن یوسف بن مطهر، ***مبادئ الوصول الی علم الاصول***، تعلیق عبدالحسین محمد علی البقال، بیروت، دارالاضواء، ١٤٠٦ق.

ـــــــــــــ ، ***تهذیب الوصول الی علم الاصول***، تحقیق سید محمد کشمیری، لندن، مؤسسة امام علی (ع)، ١٤٢١ق.

حلی، محقق جعفر بن حسن، ***معارج الاصول***، تحقیق محمدحسین رضوی، قم، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، ١٤٠٣ق.

حکیم، محمدتقی، ***الاصول العامة للفقه المقارن***، مؤسسة آل‌البیت، ١٩٧٩م.

خویی، ابوالقاسم، ***محاضرات فی اصول الفقه***، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤١٩ق.

ـــــــــــــ ***مصباح الاصول***، تقریر سید محمد سرور واعظ حسینی بهسودی، قم، مکتبة الداوری، ١٤١٧ق.

رازی، محمد بن ادریس بن منذر تمیمی، ***الجرح و التعدیل***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٣٧١ق.

رازی، فخرالدین، محمد بن عمر، ***مفاتیح الغیب***، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٤٢٠ق.

سرخسی، ابوبکر، ***اصول السرخسی***، تحقیق ابو الوفاء افغانی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٤١٤ق.

سید مرتضی، ***الذریعة الی علم الاصول***، تصحیح و تقدیم و تعلیق ابوالقاسم گرجی، تهران، دانشگاه تهران، ١٣٤٦.

ـــــــــــــ ***رسائل الشریف المرتضی***، تحقیق احمد الحسینی، قم، دارالقرآن الکریم، ۱٤۰٥ق.

شافعی، محمد بن ادریس، ***کتاب الام***، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر، ۱٤۰۳ق.

ـــــــــــــ ***الرسالة***، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی‌تا.

شعرانی، ***پژوهشهای قرآنی علامه شعرانی در تفاسیر مجمع البیان، روح البیان و منهج الصادقین***، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸٥.

شوکانی، محمد بن علی بن محمد، ***ارشاد الفحول الی تحقیق علم الاصول***، بیروت، مؤسسة الثقافة، ۱٤۱۷-۱۹۹۹م.

شهابی، محمود، ***تقریرات اصول***، [بی‌نا]، تهران۱۳۲۱.

صدر، سید محمد باقر، ***دروس فی علم الاصول***، یبروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱٤۰٦ق.

ضمیری، محمد رضا، ***دانشنامه اصولیان شیعه***، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸٤.

ضیایی‌فر، سعید، ***جایگاه مبانی کلامی در اجتهاد***، قم، بوستان کتاب،۱۳۸۲.

طباطبایی، محمدحسین، ***المیزان فی‌تفسیر القرآن***، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱٤۱۷ق.

طبرسی، فضل بن سهل، ***مجمع البیان***، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

طبری، محمد بن جریر، ***جامع البیان فی تأویل القرآن***، دارالمعرفة، بیروت، ۱٤۱۲ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***عدة الاصول***، تحقیق محمد رضا انصاری قمی، قم، ستاره، ۱۳۷٦.

ـــــــــــــ ***التبیان فی تفسیر القرآن***، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱٤۰۹ق.

ـــــــــــــ ***الامالی***، قم، دارالثقافة للطباعة و النشر، ۱٤۱٤ق.

غزالی، محمد بن محمد، ***المستصفی فی علم الاصول***، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱٤۱۷ق.

فضلی، عبدالهادی، ***دروس فی اصول الفقه الامامیة***، بیروت، ۱٤۲۰ق.

منشورات فیروزآبادی، ۱۳۸٥-۱۳۸٦.

کاظمی، محمد علی، ***فوائد الاصول***، تقریرات درس محمد حسین نایینی، قم، مؤسسة النشر الاسلامی، ١٤٠٦ق.

گرجی، ابوالقاسم، ***تاریخ فقه و فقها***، سمت، تهران، ۱۳۸٥.

مجلسی، محمد باقر، ***بحار الانوار***، بیروت، مؤسسه الوفاء،١٤٠٣-۱۹۸۳م.

مسلم بن حجاج نیشابوری، ***صحیح مسلم***، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

مصطفوی، سید محمد کاظم، ***مأة قاعدة فقهية***، جامعه مدرسین، ١٤١٧ق.

مظفر، محمد رضا، ***اصول الفقه***، قم، مکتبة الاعلام الاسلامی، ۱۳۷٥.

مفید، محمدبن محمد، ***التذکرة باصول الفقه***، تحقیق شیخ مهدی نجف، بیروت، دار المفید للطباعة و النشر، ١٤١٤ق.